

درنگرش الهیاتی به تاریخ، تاریخ به مثابه فعل خدا در نظر گرفته می‌شود که باید فعل جاری خداوند را از آن کشف نموده، غایت آن را بازشناخت و در مسیر تحقق آن فعل خدایی قدم برداشت. از نظر مولتمان رویه مستمر آفرینش از گذشته‌ای است که از هیچ شروع شده و به سوی آینده‌ای در کامل‌ترین نقطه در حال حرکت است. کمال آفرینش در این منظر از انتقال آفرینش به آفرینشی نوانجام می‌گیرد؛ از این رو مولتمان رسالت الهیات و الهیدان را نه تنها ارائه تفسیرهای متفاوت از دنیا، تاریخ، وانسان، بلکه ایجاد حرکت وانگیزه برای سوق دادن انسان و تاریخ انسانی به سوی سرنوشت الهی و تاریخی آن می‌داند؛ در واقع الهیدان نه یک نظریه پرداز، بلکه یک کنشگر فعال اجتماعی است که در صدد تهیه مقدمات تحقق وعده الهی است. از این منظر مسیحی، مسیح نه یک شخصیت تاریخی، بلکه شخصیتی پویا در جریان روبه رشد تاریخ خداست. فرجام‌شناسی و توجه به آینده در نگاه مولتمان، نه امری پیشگویانه در مورد پایان دنیا، بلکه آغازی جدید است که ظهور حکومت الهی را در آینده در پی خواهد داشت.^۱

آنچه مولتمان از فرجام‌شناسی (Eschatology) عنوان می‌کند، با آخرت‌شناسی در الهیات سنتی مسیحی که ناظر به جهان پس از مرگ است، تفاوت دارد. مباحث مربوط به آخر الزمان در اندیشه مولتمان ناظر به این دنیا (اینجا و اکنون) است که در پی یافتن کارکردهای این جهانی برای «امید» به وعده خداوند است تا بتوان از آن رهگذر راهی برای حل معضلات و مصایب انسان مدرن فراهم آورد؛ از این رو تأکید بر «آینده» هرگز به معنای حذف خوشی‌ها از اکنون و احاله آن به آینده نیست، بلکه در واقع چنین رویکردی آغازی برای خوشی (Happiness) در زمان حال (اینجا و اکنون) است.^۲

الهیات امید: از مهم‌ترین آثار مولتمان در این راستا کتاب «الهیات امید» است که در سال ۱۹۶۴ به زبان آلمانی انتشار یافت. این کتاب مستقیماً به موضوع محوری الهیات، یعنی امید به ظهور حکومت خدا پرداخت. مولتمان الهیات مسیحی را ایمان به امید، امید به آینده

۱. گفتنی است نگاه پیغمبرانه به آینده، با نگاه پیشگویانه فرق‌های مهمی دارد: نگاه پیشگویانه نگاهی جبرگرایانه است و همه چیز بر اساس نقشه از پیش تعیین شده پیش می‌رود. از طرفی در نگاه پیشگویانه (غیب‌گویانه) (Apocalyptic) عمل‌کننده و عامل انسانی در برابر خدا قرار می‌گیرد و گویا عامل و عمل‌کننده در دنیا خداست نه ما. از سوی دیگر پیامبران در میان مردم و در وسط تاریخ هستند، در حالی که پیشگویان خارج از آن هستند. همین طور دالیمس میان خیر و شر در نظریه پیشگویانه وجود دارد، در حالی که در نگاه پیامبرانه خیر بر شر غلبه پیدا می‌کند. هر چند مولتمان به تفاوت‌های میان نگرش پیشگویانه (غیب‌گویانه) (Apocalyptic) و نگاه پیغمبرانه تفاوتی قایل می‌شود، در عین حال بدین نکته تصریح می‌کند که اساساً بدون نگاه غیب‌گویانه الهیات فرجام‌شناختی سرانجامی نخواهد داشت. از نظر ایشان عهد جدید راه را برای پیشگویی نبسته است و افاق‌های گسترده‌ای فراتر از آنچه که محدودیت انسانی آن را می‌تواند ببیند، بازگشوده است.

See, Jurgén Moltmann, *Theology of Hope*, Translated by James W. Leitch, (New York: Harper & Row, 1967) P. 137.

2. *Ibid.*, p. 32.

نقد و بررسی کتاب

الهیات تاریخ

Jürgen Moltmann, *Theology of Hope*, Translated by James W. Leitch, (New York: Harper & Row, 1967)

حبیب‌الله بابلی

چکیده: الهیات امید مهم‌ترین اثر مولتمان در موضوع الهیات است که در سال ۱۹۶۹ م به زبان آلمانی انتشار یافت. نویسنده در مقاله حاضر به مطرح کردن گزینه‌هایی از کتاب مذکور پرداخته و با بیان برخی از آرای مولتمان، سعی در فراهم آوردن نمای کلی از پرسش‌ها و گمانه‌هایی در مورد تاریخ و پایان آن دارد. در نهایت نقدی که به این کتاب وارد شده و پاسخ به آن را بیان می‌کند.

کلیدواژه: الهیات مسیحی، الهیات امید، الهیات تاریخ، مولتمان، معرفی کتاب.

رنج‌های امروزی بشر را چاره نمود؟ در این میان چه نسبتی است میان رنج پیامبری همچون عیسی مسیح با رنج انسان‌های عادی آن هم در عصری که در آن پیامبری زنده بر روی زمین وجود ندارد؟

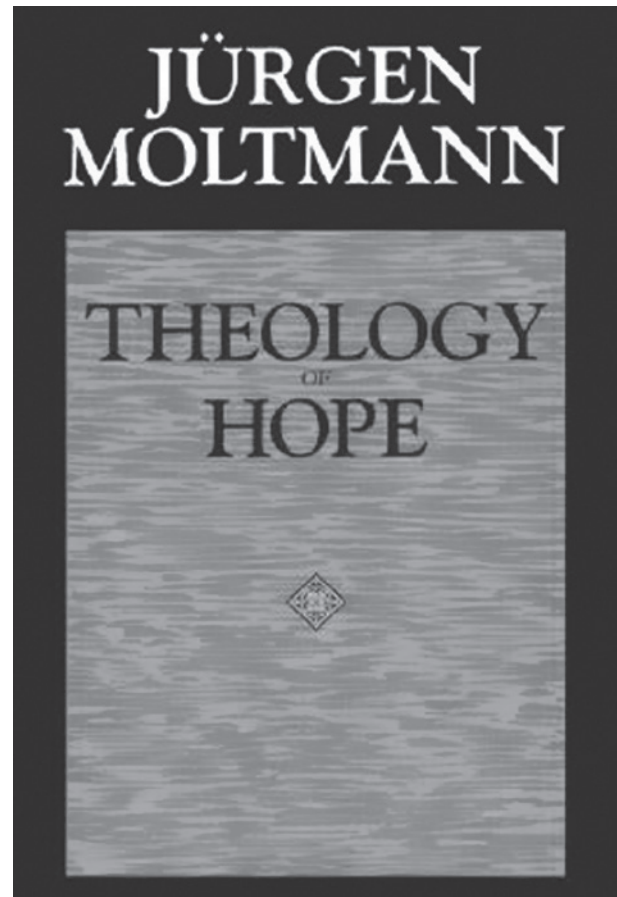
در گام نخست، مولتمان تلاش می‌کند مفهومی نوین و کاربردی از «فرجام‌شناسی مسیحی» عنوان کند و آن را از فرجام‌شناسی به معنای رایج در مسیحیت تفکیک نماید. فرجام‌شناسی به معنای رایج آن در مسیحیت، که تاریخ در آن به پایان می‌رسد، مردگان زنده شده، خلق جدیدی از خارج از تاریخ بر تاریخ انسان تحمیل می‌شود، در نوشته مولتمان مورد آسیب‌شناسی قرار می‌گیرد؛ اما فرجام‌شناسی انقلابی در نظر مولتمان، نه بخشی از مسیحیت، بلکه قلب مسیحیت است که از آن طریق همه چیز در مسیحیت به هم پیوند می‌خورد و مسیحیت نیز از آن طریق می‌تواند با نگاهی روبه جلو، حرکتی روبه رشد داشته باشد و وضعیت کنونی خود را دگرگون می‌سازد.^۳

فرجام‌شناسی زمانی می‌تواند به دکتترین تبدیل شود که امکان شناخت آن وجود داشته باشد. بدون شناخت و تجربه آن، امکان صورت‌بندی یک دکتترین ناممکن است. در نگاه یونانی شناخت آینده بدون توجه به حال، ممکن نیست؛ در واقع آینده ادامه و اتفاق دوباره چیزی است که در زمان حال رخ می‌دهد؛ چرا که اگر آینده امری کاملاً تازه و بی‌ربط به گذشته خود باشد، آن‌گاه سخن از آن در زمان حال ممکن نخواهد بود. اما در تفکر مسیحی، فرجام‌شناسی از یک واقعیت تاریخی، آینده‌های ممکن آن واقعیت، و سیطره آن واقعیت بر آینده شروع می‌شود. گزاره‌هایی که در مورد عیسی مسیح گفته شده است، نه فقط در مورد عیسی در زمان گذشته و حال است، بلکه در مورد آینده و آنچه از او توقع می‌رود نیز می‌باشد. در اعلام چنین آینده‌ای برای جهان که به صورت وعده ظاهر می‌شود، مؤمنان به امید داشتن به آینده‌ای این چنین رهنمون می‌شوند. در قالب چنین گزاره‌هایی، آینده آشکار می‌شود و آثار آن بر زمان حال ظاهر شده، موجب برانگیختن امید می‌شود. تفاوت این رویکرد با نگرش یونانی، در این است که متعلق امید باید در تعارض و تناقض با واقعیتی باشد که ما امروزه آن را تجربه می‌کنیم؛ در واقع این امید، از تجربه امروزی ناشی نمی‌شوند، بلکه خود شرایط تجربه جدید را خلق می‌کند. این گزاره‌های امیدبخش در پی آن نیستند که به واقعیت موجود وضوح بیشتری ببخشند، بلکه می‌خواهند واقعیتی را که در آینده می‌آید، معلوم سازند؛ به بیان روشن‌تر امید و گزاره‌های مربوط به آن، ناظر به یک دگرگونی از حال به آینده و از وضعیت کنونی به یک وضعیت مطلوب هستند. این گزاره‌ها نه برای تحمّل زنجیره واقعیات، بلکه برای ایجاد زمینه‌های تغییر و تحول در آینده هستند. در این بیان، امید به آنچه دیده می‌شود و یا تجربه می‌شود، در واقع امید نیست؛ چرا که بی‌معناست که آدمی به

انسان‌ها و آینده این جهان که از سوی خداوند وعده داده شد، می‌داند. مولتمان مسیحیت معطوف به آخرالزمان را آیین حیات بخش امید می‌داند که بر آن اساس می‌توان آینده‌ای متفاوت برای ستم‌دیدگان و رنج‌کشیدگان امروزی پیش نهاد. در این منظر، مسیحیت معطوف به آخرالزمان، مسیحیتی معطوف به انقلاب و دگرگونی است که وضعیت حال را برای نیل به آینده‌ای بهتر تغییر می‌دهد.

در «الهیات امید» که به جرئت می‌توان آن را مصداقی از «الهیات تاریخ» قلمداد کرد، مولتمان به سؤالاتی از این دست پاسخ می‌دهد: الف) نسبت الهیاتی میان گذشته، حال و آینده تاریخ به مثابه فعل خدا چگونه است؟ آیا بدون گذشته و حال می‌توان آینده‌ای ساخت و یا آن را دست‌کم فهم نمود؟ چگونه می‌توان آینده‌شناسی کرد و بر آن اساس هم عمل نمود؛ در حالی که آینده هنوز تحقق نیافته است؟ همین‌طور بر اساس چه تعریفی از فرجام‌شناسی (Eschatology) در مسیحیت می‌توان آن را از اتوپیا جدا کرد و الگویی از زندگی عینی و عملی را برای اهل ایمان ایجاد نمود؟ آیا امید به آینده، امیدی از سر ناچاری و برخاسته از ایمانی کوراست یا امیدی است از سرانتخاب، آگاهی و معرفت؟

ب) نسبت میان امید وجودی و نه صرفاً روان‌شناختی، به آینده، و رنج در حال و گذشته چه می‌باشد و چگونه می‌توان از رهگذر یاد آینده،



3. Ibid. p 15-16.

تقویت می‌گردد. براین اساس بدون دانشی که برآمده از ایمان به خداست، امید به یک اتوپیا تبدیل می‌شود که معلق در هواست، و بدون امید هم ایمان به باوری ضعیف و بون (Fainthearted) و ایمانی مرده (Dead faith) می‌شود. تنها از طریق ایمان است که فرد می‌تواند راهی به سوی زندگی حقیقی پیدا کند و تنها از طریق امید است که او می‌تواند خود را در چنین طریقی حفظ نموده، در آن استوار بماند.^۶

حال اگر ایمان منوط به امید می‌شود، آن‌گاه گناه بی‌ایمانی در فضای ناامیدی معلوم می‌گردد؛ در واقع خدا با وعده‌ای که به انسان می‌دهد، او را گرامی می‌دارد؛ ولی آن‌گاه که انسان چنین وعده ممکن در آینده را باور نمی‌کند، دچار گناه شده، باور خود را در معرض نابودی قرار می‌دهد؛ به بیان دیگر ناامیدی برخاسته از انتظار عجولانه و بی‌حساب از آن چیزی است که خدا وعده داده، ولی هنوز به نقطه نضج و کمال لازم نرسیده است. هر دو شکل ناامیدی که گاه به صورت توهم کمال ظاهر می‌شود و گاه به صورت سرخوردگی خود را نشان می‌دهد، موجب می‌شود امید کارکرد مؤثر خود را از دست بدهد.^۷

از نظر مولتمان، در نیمه‌های قرن بیستم موج جدیدی از ارتداد مایوسانه در ادبیات آگزیستانسیالیستی به وجود آمده است که در آن الگوی اصلی، شکلی از سیسیفوس (Sisyphus) است که باید سنگی بزرگ بر روی شیبی ناهموار تا بالای قله بغلتاند؛ ولی پیش از آنکه به انتهای مسیر برسد، سنگ از دستش رها می‌شود. او می‌بایست این کار را همواره انجام می‌داد، هر چند نتیجه‌ای در پی آن وجود نداشته باشد.^۸ اینجا خدمتگزار مؤمن و پیرو خدا به فردی تبدیل می‌شود که در تلاش خود صادق است، ولی همواره شکست می‌خورد.^۹

امید معنای واقع‌گرایانه‌ای دارد که با تفتن به قلمرو احتمالات، آنها را در معرض تغییر و تحول می‌بیند و ناامیدی (تصور اینکه امور به پایان رسیده است) تا زمانی که پایان هر چیزی ظاهر نشده و در هر چیز احتمالات و زمینه‌های تحول همچنان وجود دارد، توهمی بیش نیست. همین طور رئالیسم پوزیتیویستی نیز توهم است تا آن هنگام که دنیا آرام نیافته و همچنان شبکه‌ای درهم تنیده از تغییرات و تحولات در آن حاکم بوده و دنیا نه بر اساس قوانین لایتغیر، بلکه بر اساس قوانینی که خود در تغییرند، سیر می‌کند، توهمی بیش نیست.^{۱۰}

اشکال مهم‌ترین اعتراض و نقدی که به الهیات امید گرفته شده

چیزی که امروز در دسترس او قرار دارد، امیدوار باشد. در عهد جدید، امید مسیحی به امری نادیده عطف شده است که ساحت‌های قابل مشاهده امروزی در آن مورد نکوهش قرار گرفته، باید از آن گذر کرد و به آینده‌ای مطلوب دست یافت. آنچنان که کالون می‌نویسد:

به ما یک زندگی جاوید وعده داده شده است؛ ولی ما با مسئله مرگ مواجهیم؛ از یک رستاخیز میمونی به ما گفته شده است؛ در حالی که ما با خرابی‌ها احاطه شده‌ایم و از ما خواسته شده درست باشیم و به درستی رفتار کنیم؛ در حالی که گناه در میان ما فراوان شده است و ما بسیار در باره رحمت و صف ناشدنی می‌شنویم؛ ولی همچنان تحت فشار مصایب بی‌حد و حصری قرار داریم، و سرانجام به ما خوبی‌های بسیاری وعده داده شده است، ولی اکنون در گرسنگی و تشنگی به سر می‌بریم. حال در چنین وضعیتی چه خواهد شد که اگر ما تنها امیدمان را هم از دست دهیم، و یا اگر چشم به راه منجی‌ای فراتر از این دنیا که خدا بدان وعده داده، نباشیم. در چنین وضعیتی است که امید می‌تواند قدرت خود را ظاهر ساخته، ما را از این موقعیت دردناک نجات دهد؛ از این رو فرجام‌شناسی باید در تعارض با آن چیزی (رنج، شرم و مرگ) باشد که ما امروزه آن را تجربه می‌کنیم.^۴

میان ناسازگاری آنچه به ما وعده داده شده و آنچه ما از شوگوناه در زندگی روزمره تجربه می‌کنیم، ایمان بر روی امید جای گرفته، درورای این دنیا شتاب می‌گیرد. این گفته هرگز بدان معنا نیست که ایمان، دنیا را رها کرده، از آن فرار می‌کند، بلکه منظور آن است که ایمان با آینده و در آینده است که می‌تواند به حد کمال برسد. کارکرد ایمان هرگز به معنای خلاصی از مرگ و شروایجاد یک جامعه بهشتی یا اتوپایی نیست، بلکه کارکرد ایمان توسعه مرزهای زندگی‌ای است که در آن رنج، مرگ، شر، و گناه وجود دارد. در این وضعیت، ایمان می‌تواند به طرف امید توسعه یافته، با آن باقی بماند. امیدی که همراه با ایمان ظاهر می‌شود، تبدیل به تمنا و میلی شدید (passion) می‌شود تا به آنچه ممکن و مراد است، دست بیابد؛ در واقع این اشتیاق و تمنا به چیزی تعلق می‌یابد که امکانش وجود داشته باشد. بدون یک چنین امکانی، میلی هم وجود نخواهد داشت.^۵

اساساً ایمان، باور به این است که خدا حقیقت دارد. امید در انتظار زمانی است که این حقیقت خود را آشکار سازد. ایمان باور دارد خدا آفریدگار ماست، امید در انتظار است که آفریدگاری او بر ما روزی هویدا شود. ایمان پایه و اساس امید است و امید هم ایمان را تغذیه می‌کند. به بیان دیگر، ایمان ضعیف با امیدی صبورانه و انتظاری

6. Ibid, p. 20.

7. Ibid, pp. 22-23.

۸. امروزه به همین دلیل به کارهایی که با وجود سعی و تلاش بسیار هرگز به آخر نمی‌رسند، کاری سیسیفوس‌وار می‌گویند. در علم کشاورزی به سیستمی سیزفوسیسیم می‌گویند که در آن اقتصاددان‌ها به کارتنها برای خود آن کاراهمیت می‌دهند و نه برای ثمره اقتصادی‌ای که به باری آورد.

9. Ibid, p. 24.

10. Ibid, p. 25.

4. Ibid, pp. 17-19.

5. Ibid, pp. 19-20.

تاریخ، کسی نیست که قبلاً وجود داشته است و یا بعداً وجود خواهد داشت، بلکه خدایی است که اکنون وجود دارد. در چنین نگاهی، عشق به زندگی با تمامی ناکاستی‌هایش شکل می‌گیرد. به ازای عشق به زندگی، عشق به نبودها و نامایمات و کاستی‌ها نیز پیدا می‌شود. این به سبب امیدی است که انسان می‌تواند از جنبه‌های عدمی و پوچ‌گرایانه رنج‌ها و مصایب زندگی، خود را برهاند و راه را به سوی زندگی وجودی باز نماید؛ به بیان روشن‌تر هرگز عشق، دیده‌های خود را به جنبه‌های منفی و نبود معطوف نمی‌کند، بلکه به یک قدرت جادویی تبدیل می‌شود که نبودها را به بود و امرو وجودی بدل می‌سازد. در چنین امیدی است که عشق راه‌های ممکن تاریخ را جستجو کرده، آنها را پیدا می‌کند و ما را از شر نبودها رهایی می‌بخشد. در چنین عشقی، امید همه چیز را در سایه وعده الهی به آینده جمع می‌کند. چنین امیدی هرگز انسان را فریب نمی‌دهد و از واقعیات زندگی اش تهی نمی‌کند. چنین امیدی هرگز او توپییایی نیست، همچنان که هرگز فارغ از اینجا و اکنون نیست. چنین توقعی زندگی را بهبود می‌بخشد؛ چون در آن، انسان واقعیت‌های پیرامونی خود را قبول می‌کند و از آن و حتی از غم‌ها و ناداشته‌هایش لذت می‌برد.

تا زمانی که امید نتواند فکر و رفتار انسانی را متأثر ساخته، آن را تغییر دهد، صرف امید اثری نخواهد داشت؛ از این رو فرجام‌شناسی مسیحی باید تلاش کند امید را در فکر این جهانی وارد نماید؛ همانطور که باید فکرواندیشه را در امید مؤمنانه داخل گرداند. اگر این امید است که ایمان را نگاه داشته و بدان حرکت می‌بخشد و اگر این امید است که فرد مؤمن و باورمند را به زندگی عاشقانه سوق می‌دهد، پس همین امید می‌تواند نیرویی اثربخش در اندیشه ایمانی، دانش ایمانی، و جامعه مبتنی بر ایمان ایجاد نماید.

امید مسیحی، امید به یک خلق جدید از سوی خداست که همه چیز را شامل می‌شود. چنین امیدی پیش‌فرض‌های امید به آزادی بهتر، زندگی موفقیت‌آمیز، عدالت و کرامت برای انسان‌ها را از بین خواهد برد؛ چرا که آنچه این امید بدان وابسته است، از رهگذر امیدهای معمولی به دست نمی‌آید. امید مسیحی به موجب آنکه بهترین وعده‌ها را متضمن است، و به موجب آنکه می‌داند هیچ چیز بهتر نخواهد شد مگر آنکه همه چیز خوب بشوند، آینده‌ای انسانی تر و آرام‌تر را تسریع می‌بخشد.

البته در این میان سؤالاتی به ذهن خطور می‌کند که مولتمان می‌خواهد بدان پاسخ دهد. اینکه فعل خدا در زمان چگونه است و این فعل خدایی چگونه در قالب گذشته و آینده صورت یافته و آینده آن متفاوت از گذشته می‌شود. اگر خدا خداست و اگر تاریخ آفریده خداست، چه تفاوتی است میان گذشته و آینده که باید از گذشته رنج کشید و به آینده کامل امیدوار بود؟ اگر خدا تنها از طریق خود

است، این است که با چنین امیدی فرد نسبت به وضعیت حال خود راضی می‌شود. اساساً یاد گذشته، او را به تاریخی پیوند می‌دهد که گذشته است و دیگر وجود خارجی ندارد. امید، او را به آینده‌ای موکول می‌کند که هنوز وجود خارجی ندارد. چنین فردی تنها به یاد زندگی است، ولی خود زندگی نمی‌کند. فردی که امیدوار به زندگی در آینده است، او الان زندگی نمی‌کند. او که امید دارد روزی به شادی برسد، این نوع امیدواری باعث می‌شود شادی‌های نقد امروزی را کنار بگذارد. چنین فردی هرگز در خود و در زمانی که او زندگی می‌کند، نیست، بلکه همواره یا در گذشته است و یا در آینده سیر می‌کند. این نوعی فریب خود است که موجب ازدست رفتن حال به قیمت امید به آینده می‌شود.^{۱۱} البته این تنها شادی و خوشحالی و لذت زمان حال نیست که با امید مسیحی ازدست می‌رود، بلکه چیزی فراتر از آن است و آن اینکه ما خدای حال را به گمان و خیال خدای در آینده ازدست می‌دهیم؛ به بیان دیگر امید اجازه نمی‌دهد انسان بتواند با ابعاد بی‌نهایت زمان حال ارتباط برقرار کرده، آن را کشف نماید.

پاسخ: در پاسخ به این سؤال، می‌توان نظر پارمندیس را در نظر گرفت که گفت: اساساً در مورد ابدیت، سخن از گذشته و آینده معنایی ندارد، بلکه ابدیت در همین زمان حال معنا می‌یابد. در نظر ایشان ازلت و ابدیت وجود در گذشته و آینده یک چیز است و در آن تغییر و تحول تاریخی راه ندارد؛ به بیان دیگر هرچه اکنون هست، پیش از این بوده و پس از این هم خواهد بود. بر پایه این الهیات، فردی که دارای باور و ایمان است، کاملاً اکنونی است و با اکنونی بودن است که او می‌تواند ابدیت داشته باشد. اصولاً زندگی ابدی زندگی‌ای است که بتوان در زمان حال مطلق سخن گفت. عشق و ایمان اموری زمانی هستند که ما را از چارچوب زمان خارج می‌کنند.^{۱۲}

در این منظر (از نظرگاه مسیحی) خدا، خدای همیشه حاضر نیست؛ خدایی است که حضور خود را وعده می‌دهد. او به کسی که از او پیروی می‌کند، آینده‌ای وعده می‌دهد که بزودی تحقق پیدا خواهد کرد. این خدا، خدایی است که مردگان را در آینده زنده می‌کند و مخلوقات را به چیزی سوق می‌دهد که اکنون وجود ندارد. البته این خدا، وقتی ما در انتظار تحقق وعده‌های او هستیم، خدایی حاضر خواهد بود؛ به بیان دیگر حضور خدا آن زمان که هنوز وعده خود محقق نشده است، منوط به انتظار و امیدی است که مؤمنان به وعده‌های او می‌توانند داشته باشند.^{۱۳} در این منظر، یک فرد باورمند، روز خود را هرگز به صورتی که می‌آید در نظر نمی‌گیرد، بلکه او به آنچه ورای یک روز و زمان مخصوص قرار دارد، می‌نگرد. در چنین وضعیتی، آدمی از چرخه تاریخی خشنود است. این بدان سبب است که خدای این

11. Ibid, p. 26.

12. Ibid, p. 29.

13. Ibid, p. 30.

از طبیعت خدا برای ما آشکار می‌سازد. از این منظر خود واگویی کامل (Full self-revelation) خداوند، زمانی ممکن خواهد شد که تمام واقعیت یک جا و به طور کلی به مثابه وحی در نظر گرفته شود؛ از این رو تاریخ به مثابه یک کلّ وحی خداوندی است و از آنجا که هنوز تاریخ کامل نشده و به پایان نرسیده است، این وحی نیز نمی‌تواند امری کامل باشد؛ به بیان دیگر تا زمانی که پایان تاریخ روشن نگردد، وحی تاریخی خداوند نیز آشکار نخواهد شد؛ بنابراین خود واگویی کامل خداوند نه در آغاز، بلکه در پایان تاریخ تحقق خواهد یافت. در این منظر، از وحدت واقعیت تاریخی، به وحدت خدای تاریخ استدلال می‌شود.^{۱۷}

گزیده‌هایی که از کتاب «الهیات امید» و برخی آرای مولتمان مطرح شد، بدان منظور بود که نمایی کلی از پرسش‌ها و گمانه‌های الهیاتی در مورد تاریخ و پایان آن ایجاد نموده، زمینه‌های تأمل را برای متألّهان مسلمان در مورد مباحث مربوط به آینده فراهم نماید. هر چند آنچه گفته شد، بیشتر مربوط به تاریخ در الهیات مسیحی بود، اما پرسش‌ها و رویکردهای جدیدی که مولتمان و برخی دیگر از متألّهان سیاسی در مسیحیت مطرح کرده‌اند، راه را برای الهیات معطوف به «تاریخ» و «آینده» آماده می‌کند و بسط و گسترش آن را در ادبیات اسلامی و مباحث مربوط به مهدویت، موجب می‌گردد.

خدا شناخته می‌شود (آنچنان که کارل بارت می‌گوید) و خدا هم خود را همواره بدون هیچ واسطه‌ای نشان می‌دهد، آن‌گاه این پرسش پیش می‌آید که آیا خدا همواره حضوری خالص در زمان دارد (pure presence of God)؛ حضوری که همواره وجود دارد و بر آن آینده‌ای متصور نیست؟^{۱۴} آیا خداوند در آینده به نحوی خالص عمل خواهد کرد (purest act) که از آن رهگذر در چنان عصری، شناخت خداوند هم آسان و هموار خواهد بود؟ دیگر آنکه اگر خود دنیا دنیایی باز نباشد و چهارچوب آن به لحاظ ساختاری بسته به نظام علت و معلولی باشد، در این صورت توانایی انسان چه معنایی خواهد داشت؟ اگر دنیایی که ما در آن زندگی می‌کنیم، دنیای محدود به علت و معلول باشد، آن‌گاه چه امکانی برای رهایی انسان که زندگی‌اش در همین دنیا است، وجود خواهد داشت. به بیان روشن‌تر، بدون سخن از فرجام دنیا، نمی‌توان از فرجام انسان سخن گفت و فرجام‌شناسی انسان وابسته به نوع فرجام‌شناسی دنیا است. اگر فرجام دنیا بسته «به همین علت و معلول‌ها» باشد، فرجام انسان نیز همان سرنوشت را پیدا خواهد کرد و اگر بتوان افقی فراروی دنیا بازگشود، آن‌گاه می‌توان چنان افقی را در برابر انسان نیز قرارداد.^{۱۵}

در این باره نظرها و نکات متعددی ذکر شده است. یک نظریه، وحی خداوندی را پیش‌رونده در تاریخ می‌داند. این نگاه (تاریخ دنیا به مثابه وحی در نظر گرفته می‌شود) را می‌توان در سده‌های هفدهم و هجدهم در الهیات پاک‌روشانه تاریخ (pietistic theology of history) و الهیات فدرال (Federal theology) جستجو کرد. برخلاف ایده مافوق طبیعی ارتدوکس‌ها در مورد وحی، در این منظر، وحی و مشخصاً کتاب انجیل متنی جاری در تاریخ است. زمینه‌های این نگرش را می‌توان در هزاره‌گرایی فرجام‌شناختی در دوره پس از اصلاحات دنبال کرد. از این منظر، وحی خداوند لحظه آخر نیست، بلکه وحی، آخرین عنصر تعیین‌کننده در تاریخ حکومت خداست که تاریخ آن با سقوط انسان و داستان خلقت آغاز شده است. جاذبه این نظریه در ارائه توضیح روشن‌گرانه و علمی از تاریخ نجات نیست، بلکه در استفاده از شواهد متن مقدس برای ارائه تاریخ به مثابه «سیستمی از امید» است که از آن طریق می‌توان به مقوله آینده تاریخی در وحی مسیحی پاسخ داد.^{۱۶}

نظریه دیگر، تاریخ را به مثابه خود واگویی غیرمستقیم، و نه مستقیم، خداوند می‌داند. در این منظر دلیل برای خدا نه از وجود (Existence)، بلکه از دنیا (Cosmos) و واقعیت به مثابه یک کل گرفته می‌شود؛ در حقیقت، واقعیات به مثابه فعل خدا، نور خدا را بازتاب می‌دهند و به طور غیرمستقیم چیزهایی را از خدا به ما بیان می‌کند؛ از این رو هر فعل واحدی به مثابه فعل خدا، به طور ناقص و نه کامل، چیزهایی را

14. Ibid, pp. 57-58.

15. Ibid, pp. 68-69.

16. Ibid, pp. 70-71.

17. Ibid, pp. 77.